



Hermeneutics and Apocalyptic Horizons: From the Atrophy of Meaning to the Opening of Interpretation in Late Modernity

Dr. Saied Abdul Samad Moshtaqe

Professor of Sociology, Kabul University of Education
Email: abdulsamad.moshtaq@gmail.com
ORCID iD: 0000-0003-1740-8013

Mohammad Natiqi

Lecturer of Sociology, Kabul University of Education
Email: Moh.nadery@gmail.com
ORCID iD: 0009-0005-3918-2686

Abstract

Article type: Research
Article

Article history:
Received:
November 16, 2025

Accepted:
January 18, 2026

Published Online:
February 18, 2026

Keyword:
Culture,
hermeneutics,
historicity, identity,
interpretive
understanding,
language, politics.

This article interrogates the pivotal role of hermeneutics and interpretive understanding in the analysis of political phenomena and agency, posing a fundamental inquiry into whether the political sphere can be reduced to a mere constellation of rational decisions and quantifiable behaviors, or if political action is invariably constituted within the hermeneutical horizons of historical, linguistic, and cultural meanings. While dominant traditions in political science remain tethered to empiricism and instrumental rationality, these paradigms often prove inadequate in deciphering the nuanced, contextual layers of political praxis. Political actions do not emerge in a vacuum; rather, they are manifested through the textures of language, historical narratives, and identity formations, where neglecting these horizons leads to a reductionist apprehension of the political. By tracing the evolution of hermeneutics from textual exegesis to social action, this study examines the contributions of Wilhelm Dilthey and Max Weber before focusing on the philosophical hermeneutics of Hans-Georg Gadamer and Charles Taylor. It specifically analyzes the "fusion of horizons," the historicity of understanding, and the critique of methodological individualism. The central thesis argues that an interpretive approach functions as a vital complement to empirical methodologies, providing a profound horizon of political intelligibility that is crucial for analyzing pluralistic societies and the dynamic interplay of linguistic and cultural identities.



نبراس
فصلنامه علمی - پژوهشی
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



هرمنوتیک و چشم‌اندازهای آخرالزمانی؛ از افول معنی تا گشایش تفسیر در مدرنیته متأخر

دکتر سید عبدالصمد مشتاق

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تعلیم و تربیه کابل
Email: abdulamad.moshtaq@gmail.com
ORCID ID: 0000-0003-1740-8013

محمد ناطقی

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تعلیم و تربیه کابل
Email: Moh.nadery@gmil.com
ORCID ID: 0009-0005-3918-2686

چکیده

این مقاله به کندوکاوی در زوایای گوناگون نسبت هرمنوتیک و آنچه در مدرنیته متأخر «چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار» نامیده می‌شود، می‌پردازد. ادعای اصلی نوشتار آن است که بحران معاصر نه در فقدان معنا، بلکه در تمرکز و انحصار تفسیر ریشه دارد؛ وضعیتی که در آن آینده از طریق روایت‌های عظمی و قدیسانه تکنوکراتیک و بوروکراتیک از پیش تفسیر شده و افق‌های فهم به‌طور ساختارمند منقبض می‌شوند. با اتکا بر تحلیل‌های زیگمونت باومن، جیمز اسکات و ژاک ایلول، این مقاله نشان می‌دهد چگونه اضطراب مدرن، پروژه‌های خواناسازی دولت‌های مدرن و سلطه تکنیک، به حذف تفسیرهای محلی، افول کلمه و تثبیت اقتدار تفسیری منتهی شده است. این فرایندها در مجموع نوعی آخرالزمان سکولار را به نمایش می‌گذارند که نه با پایان جهان، بلکه با تعلیق امکان گفتگوی تفسیری شناخته می‌شود. در برابر این منطق کلان‌ساز، مقاله استدلال می‌کند که هرمنوتیک، نه به‌مثابه جایگزین کلان، بلکه به‌عنوان مقاومت نظری در برابر قطعیت‌های تفسیری عمل می‌کند. هرمنوتیک با تأکید بر تاریخی‌بودن فهم، افق‌مندی تفسیر و دفاع از معناهای محلی و در حال گذار، امکان تعلیق ادعاهای تفسیر نهایی و بازگشودن افق‌های فهم را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب، هرمنوتیک پاسخ ضدآخرالزمانی به وضعیت مدرن ارائه می‌دهد که کارکرد آن نه پیش‌بینی آینده، بلکه حفظ امکان فهم در برابر اشباع تفسیری است.

تاریخچه مقاله

دریافت: ۲۵ عقرب (آبان) ۱۴۰۴
پذیرش: ۲۸ جدی (دی) ۱۴۰۴
انتشار آنلاین: ۲۹ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

واژگان کلیدی:

هرمنوتیک، مدرنیته متأخر،
چشم‌اندازهای آخرالزمانی،
فراروایت، اقتدار تفسیری،
خواناسازی، معنا

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر، مدرنیته متأخر بیش از آنکه با وعده‌های معطوف به رهایی‌بخشی شناخته شود، با نوعی بحران پایدار معنا و افق‌های اضطرابی رو به آینده تعریف می‌گردد؛ وضعیتی که می‌توان آن را به‌مثابه نوع خاصی از «چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار» فهم^۱ کرد. این چشم‌اندازها نه بر پایان جهان، بلکه بر فروبستگی افق‌های تفسیر^۲، سلطه روایت‌های کلان پیش‌بینی‌کننده، و جایگزینی فهم با مدیریت معنا دلالت دارند. در چنین وضعیتی، معنا دچار از جا کنندگی گردیده از بسته‌های تاریخی و محلی خود گسسته و در قالب فراروایت‌های امنیتی، تکنوکراتیک و بوروکراتیک بازنمایی می‌شود؛ فراروایت‌هایی که مدعی تبیین کلی، آینده‌نگری قطعی و تفسیر نهایی واقعیت اجتماعی‌اند. تحلیل‌های زیگمونت باومن درباره گذار از «قانون‌گذاران»^۳ به «مفسران»^۴ (Bauman, 2003)، نقد جیمز اسکات از ساده‌سازی‌های دولتی و پروژه «خواناسازی» (اسکات، ۱۳۹۹)، و هشدار ژاک ایلول نسبت به تحقیر کلمه (افول شنیدن در برابر دیدن و دیالوگ در مقابل منولوگ) در عصر سلطه تکنیک، همگی بر ابعاد مختلف این وضعیت دلالت دارند (Ellul, 1985).

پرسش محوری این مقاله آن است که آیا هرمنوتیک قادر است پاسخی نظری به این چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرن ارائه دهد؟ مدعی مقاله آن است که هرمنوتیک، نه با ارائه جایگزین‌ها یا روایت‌های کلان، بلکه از طریق نقد سازوکارهای کلان‌سازی معنا و دفاع از تفسیرهای تاریخنمند و محلی^۵، امکان تعلیق این قطعیت‌های آخرالزمانی را مقدور می‌سازد.

برای پرهیز از ابهام مفهومی، در گام نخست لازم است فضای معنایی مفاهیم کلیدی این مقاله به‌طور نظام‌مند روشن شود. مراد از «چشم‌اندازهای آخرالزمانی» در این نوشتار، نه برداشت‌های الهیاتی از فرجام تاریخ، بلکه صورت‌بندی‌های سکولار از آینده است که با ادعای پیش‌بینی‌پذیری، ضرورت تاریخی و قطعیت

1. understanding

2. interpretive Horizon

3. legislators

4. interpreters

5. local / situated understanding

تیینی، افق‌های تفسیر را از انبساط بازمی‌دارند. این چشم‌اندازها بیشتر در هیکل فراروایت‌هایی ظاهر می‌شوند که پیچیدگی زیست‌جهان اجتماعی را به الگوهای ساده‌شده، سناریوهای مدیریتی و نظام‌های خواناسازی تقلیل می‌دهند تا رویکرد و روحیه مهندسی‌گری اجتماعی بازتولید شود.

«فراروایت» در اینجا به معنای روایتی است که مدعی تفسیر کلی و نهایی واقعیت اجتماعی بوده و بدیل‌های تفسیری محلی و تاریخی را به حاشیه می‌راند. «کلان‌سازی معنا» به سازوکاری اشاره دارد که از طریق آن، معنا از زمینه‌های زیسته و تاریخی خود جدا شده و در ذیل منطق فنی، بوروکراتیک یا امنیتی بازتولید می‌گردد. در مقابل، «هرمنوتیک» در این مقاله نه به مثابه نظریه‌ای نسبی‌گرایانه درباره تکثر معنا، بلکه به عنوان رویکرد انتقادی بکار برده می‌شود که بر تاریخی‌بودن فهم، افق‌مندی تفسیر و امکان گفت‌وگوی تفسیری تأکید دارد (Gadamer, 2004; Bauman, 2017; Ricœur, 2007). هرمنوتیک بدین معنا، تفسیر را کنش ختشی یا تنها معرفت‌شناسیک نمی‌داند، بلکه آن را در پیوند معنادار با مناسبات قدرت و ساختارهای تولید معنا تحلیل می‌کند. از این منظر، «تفسیر محلی» نه نفی عقلانیت، بلکه مقاومت نظری در برابر تصاحب نهادی معنا و ادعای قطعیت تفسیری است.

بر این اساس، مقاله حاضر حول این پرسش بنیادین سامان می‌یابد که در شرایطی که مدرنیته متأخر از طریق چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار و فراروایت‌های کلان، افق‌های تفسیر را محدود و مدیریت می‌کند، چه جایگاهی برای فهم و تفسیر غیرکلان‌ساز باقی می‌ماند؟ این پرسش به‌طور مشخص به چند پرسش فرعی نقب می‌زند: نخست، چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرن از چه سازوکارهای معرفتی و نهادی برای تثبیت اقتدار تفسیری خود سود می‌جوید؟ دوم، نقدهای باومن، اسکات و ایلول چگونه امکان تحلیل این سازوکارها را فراهم می‌سازند و در چه نقاطی به یک افق نظری مشترک می‌رسند؟ سوم، هرمنوتیک با تأکید بر تاریخی‌بودن فهم و افق‌مندی تفسیر، چگونه می‌تواند بدیل انتقادی در برابر منطق کلان‌سازی معنا ارائه دهد بی‌آنکه خود به فراروایت تازه بدل شود؟ منطق استدلال مقاله بدین‌گونه است که ابتدا، با تحلیل مفهومی وضعیت آخرالزمانی مدرن و

صورت‌بندی آن در پرتو نظریه‌های مذکور، نشان داده می‌شود که مسئله اصلی نه فقدان معنا، بلکه تمرکز و انحصار تفسیر است. سپس، با بازخوانی انتقادی هرمنوتیک فلسفی، استدلال می‌شود که هرمنوتیک، به مثابه رویکرد ضد قطعیت، امکان تعلیق ادعاهای تفسیر نهایی و بازگشودن افق‌های محلی فهم را فراهم می‌آورد. در نهایت، مقاله نشان می‌دهد که کارکرد هرمنوتیک در این زمینه نه ارائه راه‌حل‌های پیش‌بینی‌گر، بلکه ایجاد حساسیت نظری نسبت به خشونت‌های تفسیری نهفته در روایت‌های کلان مدرن است.

۲. چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیته متأخر

چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیته متأخر را نمی‌توان تنها به مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌های بدبینانه یا گفتمان‌های معطوف به بحران فروکاست. این چشم‌اندازها بیش از هر چیز، شیوه‌ای خاصی از صورت‌بندی آینده‌اند که در آن ناامنی، عدم قطعیت و اضطراب به عناصر ساختاری تجربه زندگی بدل می‌شوند. مدرنیته متأخر، با فرسایش چارچوب‌های پایدار معنا، نه به گشودگی افق‌های فهم، بلکه به تکثیر روایت‌هایی انجامیده است که وعده مهار آینده را از طریق تفسیرهای جهانشمول، کاربردی و قطعی می‌دهند. در چنین وضعیتی، مسئله اصلی نه خود اضطراب، بلکه نحوه سازمان‌دهی تفسیری آن است: اینکه چه کسی، با چه منطقی و در کدام افق، آینده را تفسیر می‌کند. از این منظر، چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار را باید در پیوند با دگرگونی اقتدار تفسیری در مدرنیته متأخر فهم کرد؛ دگرگونی‌ای که تفسیر را از عرصه گفتگو به سازوکار مدیریت معنا منتقل می‌سازد. تحلیل زیگمونت باومن از مدرنیته سیال، نقطه عزیمت مناسبی برای فهم این تحول است، زیرا نشان می‌دهد که چگونه اضطراب و ناامنی، به جای تضعیف اقتدار تفسیر، به بازتولید شکل‌های جدیدی از آن می‌انجامد (باومن، ۱۳۹۴).

۱-۲ زیگمونت باومن: اضطراب، ناامنی و اقتدار تفسیر

در خوانش زیگمونت باومن، مدرنیته متأخر بیش از آنکه با توسعه عقلانیت و یا عقلانیت توسعه تعریف شود، با تجربه‌ای فراگیر از ناامنی و سیالیت معنا مشخص می‌گردد. باومن نشان می‌دهد که فروپاشی ساختارهای پایدار هنجاری، نه به رهایی سوژه، بلکه به گسترش

نوعی اضطراب وجودی انجامیده است؛ اضطرابی که در آن افراد و نهادها به‌طور مداوم در جست‌وجوی چارچوب‌هایی برای تفسیر جهان اجتماعی‌اند. در این وضعیت، مسئله اصلی نه فقدان معنا، بلکه ناتوانی سوژه‌ها در تثبیت افق‌های قابل اعتماد برای فهم است. از این‌رو، تفسیر از سطح کنش فردی فراتر رفته و به مسئله‌ای نهادی و سیاسی بدل می‌شود (Bauman, 1990; Bauman, 2000).

باومن در تمایزگذاری معروف خود میان «قانون‌گذاران» و «مفسران» نشان می‌دهد که مدرنیته کلاسیک بر اقتدار قانون‌گذارانه در تولید معنا استوار بود، حال آنکه مدرنیته متأخر شاهد افول این اقتدار و جایگزینی آن با شبکه‌ای از مفسران حرفه‌ای، کارشناسان و نهادهای تنظیم‌گر است. با این‌حال، این گذار به معنای رهایی از سلطه تفسیری نیست، بلکه دلالت بر دگرگونی شکل آن دارد. تفسیر در اینجا نه به‌مثابه گفتگوی گشوده، بلکه به‌صورت سازوکاری برای مدیریت اضطراب، کاهش عدم قطعیت و تولید احساس امنیت عمل می‌کند. بدین ترتیب، معنا به‌جای آنکه در افق تجربه زیسته شکل گیرد، به‌صورت کالای تفسیری عرضه می‌شود که وظیفه‌اش آرام‌سازی موقت سوژه‌های ناامن است (Bauman, 2003; Bauman, 2000).

از این منظر، می‌توان گفت که باومن نوعی «آخرالزمان سکولار» را توصیف می‌کند؛ آخرالزمانی که نه با فروپاشی ناگهانی جهان، بلکه با تعلیق دائمی افق آینده و تثبیت وضعیت اضطرابی شناخته می‌شود. در چنین وضعیتی، آینده نه به‌عنوان امکان گشوده، بلکه به‌مثابه منبع تهدید دائمی فهم می‌شود که نیازمند تفسیرهای فوری، قطعی و کاربردی است. اینجاست که تفسیر کارکرد شبه‌آخرالزمانی می‌یابد: وعده مهار آشوب، بدون امکان بازاندیشی در خود منطق مهار. به این ترتیب، تحلیل باومن نشان می‌دهد که چگونه مدرنیته متأخر، با بازتولید اقتدارهای تفسیری جدید، زمینه‌ساز نوعی قطعیت اضطراب‌محور می‌شود که افق‌های بدیل فهم را پیشاپیش مسدود می‌سازد.

جیمز اسکات: خواناسازی به‌مثابه خشونت تفسیری

جیمز اسکات در نقد بنیادین خود از دولت مدرن، بر مسئله‌ای انگشت می‌گذارد که می‌توان آن را یکی از صورت‌بندی‌های محوری چشم‌اندازهای آخرالزمانی

سکولار دانست: پروژه «خواناسازی»^۱ جهان اجتماعی. به زعم اسکات، دولت مدرن برای اعمال حکمرانی مؤثر، ناگزیر است واقعیت‌های پیچیده، چندلایه، محلی و تاریخی را به اشکال ساده، شفاف و قابل محاسبه فروبکاهد. این فرایند، که در قالب نظام‌های آماری، نقشه‌برداری، استانداردسازی و طبقه‌بندی‌های اداری تجلی می‌یابد، به دولت امکان می‌دهد تا جامعه را نه آن‌گونه که زیسته می‌شود، بلکه آن‌گونه که قابل دیدن، ثبت و مداخله است، درک کند. خواناسازی در این معنا، تنها یک تکنیک اداری یا ابزار مدیریتی نیست، بلکه به طور بنیادین کنش تفسیری است که با بازآرایی واقعیت اجتماعی، نوع خاصی از فهم رسمی را تثبیت و بدیل‌های آن را به حاشیه می‌راند (اسکات، ۱۳۹۹).

نکته محوری این تحلیل آن است که این ساده‌سازی‌های تفسیری، علی‌رغم ادعای عقلانیت، بی‌طرفی و کارآمدی، حامل نوعی خشونت ساختاری‌اند؛ خشونتی که نه همواره در قالب سرکوب مستقیم یا اجبار فیزیکی، بلکه در سطح معنا و فهم عمل می‌کند. این مدعا با تأکید بر پیامدهای معرفتی ساده‌سازی‌های نهادی روشن می‌شود: «ساده‌سازی‌های اداری خنثی نیستند. این فرایندها ناگزیر با از دست رفتن دانش‌ها و شیوه‌های محلی همراه‌اند؛ دانش‌هایی که برای کارکرد هر جامعه پیچیده‌ای حیاتی‌اند» (Scott, 1998: 6).

دولت مدرن، با ترجیح دادن آنچه قابل مشاهده، قابل اندازه‌گیری و قابل پیش‌بینی است، اشکال دیگر دانش و فهم - از جمله دانش‌های محلی، عرفی و تجربی - را نامرئی، غیرعلمی یا نامعتبر جلوه می‌دهد. بدین ترتیب، آنچه از دل تجربه زیسته کنشگران معنا می‌یابد، در برابر نظام‌های انتزاعی کلان‌مقیاس رنگ می‌بازد؛ نظام‌هایی که مدعی فهم کلیت واقعیت اجتماعی‌اند، اما به گونه دقیق به واسطه همین کلیت‌سازی، آن را به شدت تقلیل می‌دهند (Scott, 1998).

در این چارچوب، خواناسازی را می‌توان شکلی از «کلان‌سازی معنا» دانست که هدف اصلی آن مهار عدم قطعیت و پیش‌گیری از بی‌نظمی‌های پیش‌بینی‌ناپذیر است. آنچه از منظر محلی معنا دار، کارآمد یا عقلانی به نظر می‌رسد - مانند شیوه‌های بومی کشاورزی، سازمان‌یافتگی غیررسمی یا هنجارهای عرفی - در

^۱ legibility

منطق خواناسازی دولتی اغلب به‌مثابه امر مبهم، ناکارآمد یا حتی تهدیدآمیز بازنمایی می‌شود. از این‌رو، دولت مدرن تنها زمانی آینده را قابل تحمل می‌داند که از پیش ساده‌سازی، مدل‌سازی و تحت کنترل تفسیری قرار گرفته باشد. هر آنچه از این منطق سر باز زند، نه به‌عنوان امکان بدیل، بلکه به‌مثابه منبع بالقوه تهدید فهم می‌شود.

در این نقطه، پروژه خواناسازی با چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار پیوند ساختاری برقرار می‌کند. همان‌گونه که در روایت‌های آخرالزمانی، رستگاری مشروط به حذف ابهام و دوگانگی است، در منطق دولت مدرن نیز نظم اجتماعی تنها در صورتی پایدار تلقی می‌شود که پیچیدگی‌های زیسته و تفاوت‌های محلی حذف یا بی‌اثر شوند. تحلیل اسکات نشان می‌دهد که دولت مدرن، از طریق تفسیرهای کلان و ساده‌شده، نه تنها جهان اجتماعی را «قابل اداره» می‌سازد، بلکه هم‌زمان افق‌های بدیل فهم را نیز مسدود می‌کند. در این معنا، خشونت اصلی نه در شکست سیاست‌های کلان، بلکه در موفقیت آن‌ها نهفته است؛ موفقیتی که با خاموش‌سازی دانش‌های محلی، تقلیل تجربه زیسته و تثبیت اقتدار تفسیری مرکز همراه می‌شود. بدین‌سان، چشم‌انداز آخرالزمانی مدرن در قالب وعده پیشگیری از بی‌نظمی بازتولید می‌گردد: جهانی که تنها در صورتی قابل زیستن است که پیشاپیش تفسیر شده و از هرگونه ابهام، تکرر و پیش‌بینی‌ناپذیری تهی شده باشد.

۳-۲ ژاک ایلول: افول سخن^۱ و سلطه تکنیک^۲

نوع دیگری از چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیته متأخر در قالب ایدئولوژی فن‌سالارانه نمود پیدا می‌کند. توسعه فن‌آوری هم از جهت طرح و هم کاربرد، حاصل فرایند‌های اجتماعی و سیاسی دانسته می‌شود که در آن ایدئولوژی فن‌سالاران در باب ترقی که برای هر مسئله‌ای راه حل تکنولوژیک وعده می‌دهند، عنصر ضروری دانسته می‌شود (اسمارت، ۱۳۸۹: ۶۴).

ژاک ایلول تکنیک را تنها مجموعه‌ای از ابزارها یا فناوری‌های پیشرفته نمی‌داند، بلکه آن را نظام عقلائی و خودمختار تعریف می‌کند که معیار بنیادین آن

1. degradation of the Word

2. autonomy of Technique

کارآمدی، سرعت، بهینه‌سازی و قابلیت کنترل است. در این نظام، هر آنچه قابل اندازه‌گیری، پیش‌بینی و محاسبه نباشد، فاقد ارزش عملی و در نتیجه فاقد مشروعیت تلقی می‌شود. از نظر ایلول، یکی از پی‌آورد های بنیان برافکنانه سلطه تکنیک و ایدئولوژی مبتنی بر آن، سقوط تدریجی جامعه مدرن از جامعه شنیداری (سخن‌بنیاد) به جامعه دیداری (تصویرمحور) است؛ این تحول، همان‌گونه که ایلول تأکید می‌کند، با مستولی شدن تصویر بر قلمرو سخن و جابجایی نقش‌ها همراه است، نوعی سلطه و تحکم را مستقر می‌کند و در نهایت به افول و سقوط کلمه/سخن می‌انجامد، چنانچه او می‌نویسد:

مستولی شدن تصویر بر قلمروی سخن با جابجایی نقش‌ها و استقرار نوع سلطه و تحکم همراه می‌شود و این امر دلالت بر یکی دیگر از ویژگی‌های ویرانگر واقعیت مدرن دارد که عبارت است از افول و سقوط کلمه/سخن (Ellul, 2015: 197).

ژاک ایلول در چارچوب نقد سلطه تکنیک و ایدئولوژی فن‌سالارانه و به‌مثابه نوعی چشم‌انداز آخرالزمانی نسبت به جامعه مدرن، تفاوت بنیادی میان «کلمه» و «تصویر» را برجسته می‌کند. این تمایز، به‌ویژه در کتاب تحقیر کلمه^۱، نقش محوری در تحلیل‌های او از جامعه مدرن دارد. در اندیشه ایلول، کلمه ساحت معنا، بستر تفکر و اقامتگاه سخن است، حال آنکه تصویر عرصه سلطه و واکنش‌های احساسی منفعلانه را نمایندگی می‌کند. کلمه با گوش پیوند معنادار دارد و از جنس شنیدن است؛ در مقابل، تصویر با چشم خویشاوندی دارد و از جنس دیدن است. ازین رو، در اندیشه ایلول میان شنیدن و دیدن تفاوت از زمین تا آسمان است. در شنیدن زمان و مکان معنا پیدا می‌کند، لذا تاریخ‌مند و ماندگار است، به این دلیل می‌تواند موضوع تفکر و محل تفسیر واقع گردد. دیدن زمان و مکان را به حاشیه می‌راند، پس گذرا و مستلزم واکنش‌های فوری و احساسی است. شنیدن از نوع دیالوگ است اما دیدن از منطق مونولوگ پیروی می‌کند. شنیدن به عمق معنایی پدیده‌ها نقب می‌زند، ازین رو؛ انسان را در موقعیت

¹. *The Humiliation of the word* (1985)

امیک^۱ (نگاه از درون) قرار می‌دهد. ولی دیدن به ظواهر پدیده‌ها اکتفا می‌کند و انسان را در موقعیت اتیک^۲ (نگاه از بیرون) می‌نشانند (Ellul, 2015: 35-44).

از نظر ایلول، طراحی فضاهای مدرن در سایه تکنیک بیش از هر زمانی به تصویر/دیدن میدان داده است. و عامدانه کوشیده است تا سخن/شنیدن را به سوی سرنوشت حقارت بارش عنان بزند. کلمه، به‌عنوان امری چندلایه، تاریخی، چندمعنا و گشوده، ذاتاً با این منطق ناسازگار است؛ ازاین‌رو یا باید به شاخص یا اطلاعات استانداردشده تقلیل یابد، یا به‌کلی از عرصه تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و کنش اجتماعی حذف شود. نتیجه این فرایند، آن چیزی است که ایلول از آن با عنوان «تحقیر کلمه^۳» یاد می‌کند: وضعیتی که در آن زبان دیگر امکان تعلیق، تأمل، گفتگوی انتقادی یا مقاومت معنایی را از دست می‌دهد و صرفاً در خدمت کارکرد، اجرا و فرمان قرار می‌گیرد (Ellul, 1985). ایلول، در توصیف جامعه مدرن از استعاره چشم باز و گوش کر استفاده می‌کند.

ایلول مسئله مدرنیته را نه تنها در سطح نهادهای سیاسی، سازوکارهای مدیریتی یا ساختارهای قدرت رسمی، بلکه در دگرگونی بنیادین نسبت انسان مدرن با «کلمه/سخن^۴» صورت‌بندی می‌کند. از منظر ایلول، آنچه عصر مدرن را به‌نحوه رادیکال از ادوار پیشین متمایز می‌سازد، افول تدریجی اما عمیق در منزلت کلمه/سخن است؛ افولی که طی آن زبان از عرصه تفسیر، گفتگو و گشودگی معنایی به ابزاری کارکردی، ابزاری و تابع منطق تکنیک فروکاسته می‌شود. وضعیت که لیوتار آنرا «کامپیوتریزه‌شدن جامعه» (لیوتار، ۱۳۸۰: ۶۷) می‌نامد. در چنین وضعیتی، کلمه دیگر محل اقامت‌گزینی معنا نیست، بلکه به واسطه‌ای خنثی برای انتقال دستور، گردش اطلاعات یا پردازش داده‌ها تقلیل می‌یابد. این دگرگونی، نه یک تغییر زبانی صرف، بلکه پیامد مستقیم سلطه تکنیک به‌مثابه منطق خودبسند، فراگیر و هنجارساز است که تمامی ساحت‌های زیست انسانی را تحت انقیاد خود درمی‌آورد (Ellul, 1985). مارتین هایدگر نیز این وضعیت را به بی‌خانمانی^۵

1. emic perspective

2. etic perspective

3. Humiliation of the Word

4. Logos

5. homelessness

انسان مدرن تعبیر نموده اذعان می‌دارد که تفکر فن سالارانه مدرن، به دلیل فراموش کردن "پرسش از هستی" از خلق معنای آزادی عاجز است. دنیای تحت تحکم تکنیک دنیای آزاد نیست. علم و تکنیک مدرن، جهان را به پای یک آبژه ای قابل بررسی فرو کاسته است، و انسان را به سوژه ای تبدیل کرده است که این آبژه را بررسی می‌کند و تنها از قدرتی بهره می‌برد که مهارت های فنی در اختیار او قرار داده است (Heidegger, 1998: 64).

پیوند تحلیل ایلول با چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیته متأخر درست در همین نقطه آشکار می‌شود. سلطه تکنیک، آینده را نه به‌مثابه افق گشوده از امکان‌ها، بلکه همچون مسئله‌ای فنی، اضطراری و نیازمند راه‌حل‌های فوری و قطعی فهم می‌کند. در این چارچوب، تفسیر جای خود را به محاسبه می‌دهد و معنا به شاخص‌های عملکردی، سناریوهای پیش‌بینی‌کننده و مدل‌های کنترلی فروکاسته می‌شود. آینده‌ای که نتوان آن را محاسبه، مدل‌سازی یا مهار کرد، نه به‌عنوان امکان، بلکه به‌مثابه تهدید تلقی می‌شود. این منطق، همان منطق آخرالزمانی سکولار است که فاجعه را نه رخداد محتمل، بلکه امر حتمی و همواره در کمین می‌پندارد (Ellul, 1985).

بدین ترتیب، آنچه ایلول توصیف می‌کند، تکمیل فرایندی است که باومن و اسکات هر یک از زاویه‌های متفاوت به آن پرداخته‌اند. اضطراب ناشی از سیالیت معنا، به‌زعم باومن، نیاز به اقتدارهای تفسیری جدید را برمی‌انگیزد؛ دولت مدرن، در تحلیل اسکات، از طریق پروژه‌های نهادی قابل مشاهده‌سازی واقعیت اجتماعی، این اضطراب را به‌طور بوروکراتیک مدیریت می‌کند؛ و سلطه تکنیک، در خوانش ایلول، بستر امکان تثبیت این فرایندها را فراهم می‌سازد. افول کلمه در این معنا تنها به‌معنای فقدان زبان غنی یا گفتگوی انتقادی نیست، بلکه به معنای حذف امکان تفسیر است؛ حذفی که چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرن را از سطح گفتمان نظری به سطح زیست‌جهان روزمره منتقل می‌کند. جهانی که در آن سخن گفتن جای خود را به اجرا کردن می‌دهد، جهانی است که در آن پایان معنا نه به‌صورت انفجاری، بلکه در سکوت تکنیکی و به‌طور تدریجی رخ می‌دهد.

در پرتو این سه خوانش، می‌توان گفت که بحران معنا در مدرنیته متأخر نه ناشی از فقدان معنا، بلکه محصول تمرکز، انحصار و پیش‌دستی تفسیری است. قدرت مدرن، بیش از آنکه با سرکوبِ عریان عمل کند، از مسیر مدیریت افق‌های فهم، حذف امکان‌های تفسیری بدیل و تثبیت قطعیت‌های اضطراب‌محور عمل می‌کند؛ وضعیتی که به‌طور مشخص زمینه نظری ورود هرمنوتیک را به‌مثابه مقاومتی علیه این منطق انحصار تفسیری فراهم می‌سازد.

۳. قدرت، تفسیر و حذف معنا

اگر چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیته متأخر را تنها به‌مثابه گفتگوهای بدبینانه یا واکنش‌هایی ذهنی به ناامنی‌های دنیای جدید فهم کنیم، سازوکارهای عمیق‌تری که این چشم‌اندازها را بازتولید می‌کنند از نظر غایب می‌مانند. آنچه در اینجا محل تحلیل قرار می‌گیرد، نه «پایان معنا»، بلکه نحوه اعمال قدرت از طریق مدیریت تفسیر است. در مدرنیته متأخر، قدرت بیش از آنکه در قالب اجبار مستقیم یا سلطه عریان عمل کند، در شکل‌دهی به افق‌های فهم، تعیین مرزهای تفسیری و حذف امکان‌های بدیل معنا اعمال می‌شود. از این منظر، مسئله اصلی این نیست که چه چیزی گفته می‌شود، بلکه این است که چه چیزی قابل گفتن، قابل فهمیدن و قابل تفسیر باقی می‌ماند. تحلیل‌های زیگمونت باومن، جیمز اسکات و ژاک ایلول، علی‌رغم تفاوت‌های روش‌شناختی و مفهومی، در افشا سازی همین منطق مشترک هم‌داستان‌اند. این متفکران، هر یک از زاویه‌ای خاص، نشان می‌دهند که چگونه اضطراب، دولت و تکنیک در هم تنیده شده و به حذف تدریجی معنا از طریق کلان‌سازی تفسیر می‌انجامند. از این رو، خوانش آن‌ها در کنار یکدیگر نه تنها اقدام تطبیقی، بلکه تلاشی برای آشکار ساختن یک افق نظری واحد است که در آن قدرت، تفسیر و حذف معنا به‌طور ساختاری به یکدیگر گره خورده‌اند (باومن، ۱۳۹۴ و اسکات، ۱۳۹۹).

۳-۱ منطق مشترک باومن، اسکات و ایلول

اگر تحلیل‌های باومن، اسکات و ایلول را در کنار یکدیگر قرار دهیم، می‌توان آن‌ها را نه تنها نقدهایی پراکنده از مدرنیته، بلکه صورت‌بندی‌های مکمل از یک منطق مشترک دانست: انتقال تفسیر از افق تجربه زیسته به سازوکارهای متمرکز، تکنیک محور و اقتدار گرا. آنچه این سه متفکر را در یک افق نظری واحد قرار می‌دهد، توجه به این نکته است که قدرت

مدرن بیش از آنکه از طریق اجبار مستقیم عمل کند، از مسیرِ مدیریت معنا و سامان دهی امر تفسیر اعمال می‌شود.

در خوانش باومن، اضطراب ناشی از سیالیت مدرن، نیاز مداومی به تفسیرهای التیام بخش و فوری ایجاد می‌کند؛ تفسیری که وعدهٔ مهار آینده را می‌دهد، بی‌آنکه امکان بازاندیشی در خود منطق مهار را فراهم آورد (Bauman, 2000). اسکات نشان می‌دهد که این نیاز چگونه در سطح نهادی به پروژه‌های خواناسازی، ساده‌سازی و مدل‌سازی جهان اجتماعی ترجمه می‌شود؛ پروژه‌هایی که تنها آن بخش از واقعیت را به رسمیت می‌شناسند که قابل دیدن، ثبت و کنترل باشد (Scott, 1998). ایلول، در سطح بنیادین‌تر، پیامد زبانی و معنایی این فرایند را آشکار می‌سازد: افول کلمه و تبدیل شدن جامعهٔ شنیداری به جامعهٔ دیداری (Ellul, 1985).

در این افق مشترک، قدرت نه تنها در سرکوب معنا، بلکه در پیش‌دستی تفسیری عمل می‌کند. روایت‌های کلان مدرن، با پیش‌فرض گرفتن آینده‌ای تهدیدآمیز، ضرورت تفسیرهای فوری و فنی را بدیهی جلوه می‌دهند. بدین ترتیب، افق تفسیر پیشاپیش بسته می‌شود؛ نه از طریق منع سخن گفتن، بلکه از طریق اشباع معنا با تبیین‌های آماده، سناریوهای از پیش طراحی‌شده و زبان‌های کارکردی (Ellul, 1985).

نکتهٔ اساسی آن است که در این وضعیت، خشونت اصلی نه در حذف کامل معنا، بلکه در تبدیل معنا به امر غیرقابل مناقشه نهفته است. معنا دیگر محل گفتگو نیست، بلکه نتیجهٔ فرایندهای کارشناسی، فنی و مهندسی شده به صورت نهادی است. چنین وضعیتی را می‌توان نوع خاصی از آخرالزمان سکولار دانست: پایان تدریجی امکان تفسیر، بدون اعلام پایان جهان. جهانی که در آن همه‌چیز تفسیر شده است، اما هیچ‌چیز قابل فهم نیست.

۴. هرمنوتیک به مثابهٔ مقاومت نظری^۱

تا اینجا، شاید روشن شده باشد که چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیتهٔ متأخر چگونه از طریق کلان‌سازی معنا، تمرکز اقتدار تفسیری و حذف امکان‌های بدیل فهم بگونه ای نظام مند بازتولید می‌شوند. اگر چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرن را

¹. Hermeneutics as Theoretical Resistance

بتوان اوج منطق کلان‌سازی معنا دانست، آنگاه ورود هرمنوتیک نه یک انتخاب نظری، بلکه ضرورت انتقادی است. ورود هرمنوتیک در این مرحله، نه به‌مثابه نظریه‌ای مکمل یا بدیل تبیینی، بلکه به‌عنوان وقفه‌ای انتقادی در برابر همین منطق قطعیت‌گرا صورت می‌گیرد. هرمنوتیک در این معنا، واکنشی به بحران معنا نیست، بلکه تلاش برای امکان‌گشایش تفسیر به منظور محدود‌سازی دایره بحران تفسیر است؛ بحرانی که در آن فهم به سازوکاری برای مدیریت اضطراب و کنترل آینده تقلیل یافته است. از این منظر، هرمنوتیک نه وعده‌بازسازی وحدت‌زدست‌رفته معنا را می‌دهد و نه در پی تولید روایت‌های عظم‌است، بلکه با به‌پرسش‌کشیدن پیش‌فرض‌های کلان‌ساز فهم، امکان تعلیق، گشودگی و بازاندیشی را حفظ می‌کند. به همین دلیل، مقاومت هرمنوتیکی نه در نفی عقلانیت مدرن، بلکه در امتناع از تبدیل عقلانیت به ابزار حذف تفاوت و خاموش‌سازی افق‌های محلی معنا ریشه دارد.

۱-۴- تاریخی‌بودن فهم و افق‌مندی تفسیر

در برابر این منطق کلان‌ساز معنا، هرمنوتیک نه به‌مثابه بدیل کلان، بلکه به‌عنوان وقفه‌ای نظری در زنجیره قطعیت‌های تفسیری ظاهر می‌شود. هرمنوتیک، در سنت فلسفی خود، از آغاز با سوءظن به ادعای فهم نهایی و بی‌واسطه پیوند خورده است. تأکید آن بر تاریخی‌بودن فهم، افق‌مندی تفسیر و نقش پیش‌داوری‌ها، به‌منزله انکار امکان هرگونه تفسیر قطعی و فراتاریخی است. چنانکه گادامر گفته است: فهم را نباید تنها کنش ذهنی دانست، بلکه باید آن را قرار گرفتن در فرایند سنتی تلقی کرد که در آن گذشته و حال به‌طور پیوسته در هم می‌آمیزند» (Gadamer, 2004: 291).

اهمیت هرمنوتیک در مقابل چشم‌اندازهای آخرالزمانی مدرنیته متأخر درست در همین نقطه است: هرمنوتیک نمی‌کوشد اضطراب آینده را مهار کند، بلکه آن را به‌عنوان بخشی از وضعیت تاریخی فهم به رسمیت می‌شناسد. برخلاف روایت‌های آخرالزمانی سکولار که عدم قطعیت را تهدیدی می‌دانند که باید حذف شود، هرمنوتیک عدم قطعیت را شرط لازم برای امکان فهم می‌داند. از این منظر، فهم نه نتیجه کنترل، بلکه حاصل گفتگو با دیگری، با

متن، با تاریخ و مهمتر از همه با افق های دیگری است (Ricœur, 2007; Gadamer, 2004).
 آنچنان که گادامر تأکید نموده است: «فهم همواره حاصل امتزاج افق هایی است که گویی
 به طور مستقل از یکدیگر وجود دارند» (Gadamer, 2004: 305).

۲-۴ دفاع از معناهای محلی و نفی کلان سازی

یکی از محوری ترین وجوه مقاومت هرمنوتیکی در برابر چشم اندازهای
 آخرالزمانی مدرنیته متأخر، دفاع از معناهای محلی در برابر منطق کلان سازی
 است. «فهم محلی» در هرمنوتیک به معنای نفی عقلانیت یا سقوط به نسبی گرایی
 نیست، بلکه تأکید بر این نکته است که معنا همواره در افق های خاص تاریخی،
 زبانی و اجتماعی شکل می گیرد. این تأکید، به طور مستقیم منطق خوانا سازی و
 تکنیکی سازی معنا را به چالش می کشد؛ زیرا نشان می دهد آنچه به عنوان تفسیر
 کلی عرضه می شود، در واقع بر حذف تفاوت ها و خاموش سازی صداها محلی
 استوار است (Gadamer, 2004; Scott, 1998). نمونه ای از این وضعیت را جیمز
 اسکات چنین توضیح می دهد:

طرح های مدرنیستی کلان اغلب به شکلی مرگبار معیوب اند، زیرا به جای توجه به دانش
 عملی و بافت های محلی، به الگوهای انتزاعی و کلان سازی معنا تکیه می کنند. کلان سازی
 معنا، فرایندی است که طی آن پیچیدگی های تاریخی و زیسته تجربه انسانی به الگوهای
 انتزاعی، پیش بینی پذیر و قابل مدیریت فروکاسته می شوند. به تعبیر جیمز اسکات: «دولت
 مدرن، از طریق کارگزاران خود، می کوشد جامعه را خوانا سازد؛ یعنی جمعیت را به گونه ای
 سامان دهد که کارکردهای کلاسیک دولت - همچون مالیات ستانی، سرباز گیری و پیشگیری
 از شورش - ساده و قابل اجرا شوند» (Scott, 1998: 2).

این فرایند نه تنها پیامد ضرورت های اداری یا فنی، بلکه تجلی نوعی اراده تفسیری است
 که می کوشد عدم قطعیت را از طریق حذف تفاوت مهار کند (Scott, 1998). در برابر این
 منطق، هرمنوتیک تأکید می کند که معنا همواره در بسترهای خاص تاریخی، زبانی و
 اجتماعی شکل می گیرد و نمی توان آن را به نظام های کلی و فراتاریخی فروکاست.

دفاع هرمنوتیکی از معناهای محلی به معنای نفی عقلانیت یا انکار امکان فهم مشترک نیست،
 بلکه تأکید بر این واقعیت است که هرگونه فهم مشترک تنها از خلال گفتگوی میان افق های

متکثر امکان‌پذیر است. چنین فهمی مستلزم بازشناسی «دانش عملی»^۱ است که اسکات آن را به‌عنوان دانش موقعیتی و مولد معنا در برابر دانش رسمی و استاندارد معرفی می‌کند (Scott, 1998). این دانش موقعیتی، برخاسته از تجربه‌های زیسته است و به‌عنوان منبع ناب در برابر انگاره‌های کلان دولتی قرار می‌گیرد.

هرمنوتیک، در این چارچوب، مقاومت در برابر مصادره نهادی معنا را نیز در دستور کار دارد. هنگامی که نهادهای سیاسی، فنی یا کارشناسی مدعی تفسیر نهایی واقعیت اجتماعی می‌شوند، فهم به سازوکاری برای مدیریت اضطراب و تثبیت نظم بدل می‌گردد (Bauman, 2000; Giddens, 1991). هرمنوتیک با نفی این ادعا نشان می‌دهد که اضطراب، به‌جای اینکه از طریق تفسیرهای قطعی و بوروکراتیک حذف شود، بخشی از وضعیت تاریخی فهم است و باید در متن تجربه انسانی مورد توجه قرار گیرد. این موضع، به‌جای تقلیل انسان به عامل قابل پیش‌بینی، امکان زیستن با پیچیدگی، ابهام و عدم قطعیت را بازمی‌گرداند.

۳-۴ بعد اخلاقی و سیاسی هرمنوتیک

هرمنوتیک، در فضای تحلیلی که این نوشتار ترسیم کرده است، تنها رویکرد معرفت‌شناسیک نیست، بلکه واجد بُعد عمیق اخلاقی و سیاسی است. این بُعد اخلاقی از تأکید هرمنوتیک بر احترام به "دیگری" و "تفاوت" ناشی می‌شود. فهم، در این چارچوب، همواره با به‌رسمیت شناختن محدودیت‌های خود و پذیرش افق‌های دیگران پیوند خورده است؛ امری که در برابر منطق چشم‌اندازهای آخرالزمانی قرار می‌گیرد، منطق‌هایی که دیگری را یا باید در خود حل کنند یا طرد نمایند (Bauman, 1989).

چنین دیدگاهی به‌وضوح بازتاب‌دهنده بُعد اخلاقی است، که در آن «گفتگو» و «تفاوت» به‌مثابه ارزش‌های بنیادین در امر تفسیر و مدیریت معنا درک می‌شوند و ارجح دانستن افق دیگران، پیش‌شرط فهم و لازمه رهایی از انحصار تفسیر پنداشته می‌شود. چنانکه گادامر نیز چنین بیان کرده است: «من پیشتر این را «ادغام افق‌ها» نامیده‌ام. اکنون می‌بینیم که این همان چیزی است که در گفتگو رخ می‌دهد، که در آن چیزی بیان می‌شود که تنها مال من یا نویسنده‌ام نیست، بلکه مشترک است» (Gadamer, 2004: 390).

^۱. mētis

بعد سیاسی هرمنوتیک در نقد انحصار تفسیری آشکار می‌شود. هنگامی که معنا به‌طور ساختاری در اختیار نهادها، کارشناسان یا نظام‌های فنی قرار می‌گیرد، تفسیر به ابزاری برای اعمال قدرت بدل می‌شود. این نقد با تحلیل اسکات از پروژه‌های «خواناسازی» هم‌راستا است، جایی که استانداردسازی، ساده‌سازی و حذف دانش‌های محلی به تثبیت اقتدار دولت‌های مدرن می‌انجامد (Scott, 1998/2002). هرمنوتیک با افشای این سازوکار، حساسیت نظری نسبت به خشونت‌های معنایی ایجاد می‌کند؛ خشونت‌هایی که در سطح تعیین مرزهای گفتنی، فهمیدنی و معنادار رخ می‌دهند.

در این معنا، هرمنوتیک نه به‌دنبال جایگزینی یک اقتدار تفسیری با اقتداری دیگر است، بلکه در پی حفظ فضایی است که در آن تفسیر همواره گشوده و قابل مناقشه باقی بماند. اخلاق هرمنوتیکی، اخلاق پذیرش ناتمامی فهم است و سیاست هرمنوتیکی، سیاست مقاومت در برابر مصادره معنا؛ رویکردی که امکان فهم و گفتگو را در برابر سلطه تفسیری مستمر تضمین می‌کند.

در جهانی که چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار با وعده امنیت و قطعیت بازتولید می‌شوند، هرمنوتیک با دفاع از گفتگوی تفسیری، امکان همزیستی با تفاوت و عدم قطعیت را به‌مثابه شکلی از کنش انتقادی زنده نگه می‌دارد. بدین ترتیب، هرمنوتیک را می‌توان نوعی مقاومت نظری دانست: مقاومتی نه در برابر معنا، بلکه در برابر تصاحب معنا. این مقاومت از آن‌رو رادیکال است که خود از تبدیل‌شدن به فراروایت می‌پرهیزد. هرمنوتیک به‌جای ارائه تصویر نهایی از جهان، امکان گشودگی، تعلیق و بازفهمی را حفظ می‌کند. در جهانی که آینده به‌مثابه فاجعه‌ای در کمین ترسیم می‌شود، هرمنوتیک با امتناع از پیش‌بینی، از امکان فهم دفاع می‌کند.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله با بازاندیشی در نسبت مدرنیته متأخر با افول معنا و گشایش تفسیر نشان داده شد که مسئله اصلی جهان معاصر نه فقدان معنا، بلکه تمرکز، کلان‌سازی و نهادی‌شدن تفسیر است. آنچه در سیمای چشم‌اندازهای آخرالزمانی سکولار آشکار می‌شود، نه پیش‌بینی فرجام جهان، بلکه صورت‌بندی خاصی از وضعیت آینده است که در آن افق‌های فهم از پیش محدود شده و امکان گفتگوی تفسیری به حداقل می‌رسد. در این وضعیت، آینده نه

به‌مثابه امکان گشوده، بلکه به‌عنوان تهدیدِ دائمی فهم می‌شود که نیازمند تفسیرهای فوری، فنی و قطعی است. بدین ترتیب، آخرالزمانِ مدرن بیش از آنکه رویداد باشد، وضعیتِ تفسیری است؛ وضعیتی که در آن همه‌چیز تبیین شده، اما امکانِ «فهم» تعلیق یافته است.

تحلیل‌های زیگمونت باومن، جیمز اسکات و ژاک ایلول نشان دادند که این وضعیتِ تفسیری در سطوح و لایه‌های مختلفی از حیات اجتماعی بازتولید می‌شود. باومن، با تمرکز بر اضطراب و ناامنی مدرنیته سیال، نشان داد که چگونه نیاز به معنا به تقاضا برای تفسیرهای التیام آور و کنترل‌کننده بدل می‌شود (باومن، ۱۳۹۴؛ ۱۳۹۶). اسکات این منطق را در سطوح ساختاری و نهادی آشکار ساخت و نشان داد که پروژه‌های خواناسازی دولت‌های مدرن چگونه از طریق ساده‌سازی و حذف دانش‌های محلی و آمیخته، اقتدار تفسیری کانون‌های رسمی را تثبیت می‌کنند (اسکات، ۱۴۰۰). ایلول نیز پیامد زبانی و فرهنگی این فرایند را صورت‌بندی کرد و نشان داد که سلطه تکنیک چگونه به افول کلمه/سخن و تغییر جامعه شنیداری به جامعه دیداری می‌انجامد. در مجموع، این سه رویکرد تصویرِ منسجم از قدرت مدرن به دست می‌دهند: قدرتی که نه از مسیر سرکوب مستقیم، بلکه از رهگذری پیش‌دستی تفسیری و مدیریت معنا عمل می‌کند.

در برابر این منطق کلان‌ساز و اضطراب‌محور، هرمنوتیک در این مقاله نه به‌مثابه الترناتیف بزرگ مقیاس، بلکه به‌عنوان مقاومتِ نظری صورت‌بندی شد. اهمیت هرمنوتیک در امتناع آن از ارائه تفسیر نهایی و پروامندی به تفسیرهای محلی نهفته است. هرمنوتیک، با تأکید بر تاریخی بودن فهم، افق‌مندی تفسیر و نقش پیش‌داوری‌ها، امکان تعلیق مدعیات قطعیت‌گرا را مساعد می‌سازد. در جهانی که آینده باید پیشاپیش تفسیر و مهار شود، هرمنوتیک از حق ناتمام‌بودن فهم دفاع می‌کند. این دفاع نه به‌معنای نسبی‌گرایی افراطی، بلکه به‌منزله پذیرش این واقعیت است که معنا همواره در گفتگوی میان افق‌ها شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را به نظام‌های فنی یا بوروکراتیک فروکاست (ریکور، ۱۳۹۴).

از این منظر، هرمنوتیک را می‌توان پاسخی ضد‌آخرالزمانی به وضعیت مدرن دانست؛ پاسخی که نه با انکار اضطراب، بلکه با به‌رسمیت‌شناختن آن و امتناع از تبدیل آن به منطق کنترل عمل می‌کند. هرمنوتیک آینده را نه به‌عنوان مسئله‌ای فنی که نیازمند راه‌حل‌های فوری است، بلکه به‌عنوان افقِ گشوده از امکان‌های تفسیری می‌فهمد. در این معنا،

هرمنوتیک نه وعده نجات می‌دهد و نه نوید معناهای نهایی، بلکه امکان فهم را در برابر اشباع تفسیری حفظ می‌کند.

نکته اساسی آن است که کارکرد هرمنوتیک در این زمینه نه تنها معرفت‌شناسیک، بلکه واجد بُعد اخلاقی و سیاسی نیز است. اخلاقی از آن جهت که به دیگری، تفاوت و ابهام احترام می‌گذارد و از خشونت تفسیری پرهیز می‌کند؛ و سیاسی از آن جهت که منطق انحصار معنا و تصاحب نهادی تفسیر را به پرسش می‌کشد. دفاع از تفسیرهای محلی و تاریخی، در این چارچوب، نه نفی عقلانیت، بلکه مقاومت در برابر تبدیل معنا به ابزار کنترل است.

منابع

منابع فارسی

- اسکات، جیمز سی. (۱۳۹۹). *حکومت‌ها چگونه به دنیا می‌نگرند: چگونه برخی طرح‌های ویژه برای بهبود اوضاع انسان‌ها به ناکامی کشیده شد* (اصلاح قودجانی، مترجم). شورای گفتگوی دولت و بخش خصوصی، اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران.
- اسمارت، بری. (۱۳۸۹). *شرایط مدرن، مناقشه‌های پست‌مدرن* (حسن چاوشیان، مترجم). کتاب آمه.
- باومن، زیگمونت. (۱۳۸۴). *اشارت‌های پست‌مدرنیته* (حسن چاوشیان، مترجم). ققنوس.
- باومن، زیگمونت. (۱۳۹۴). *مدرنیته سیال* (عرفان ثابتی، مترجم). ققنوس.
- لیوتار، ژان-فرانسوا. (۱۳۸۰). *وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش* (حسینعلی نوذری، مترجم). گام نو.

منابع انگلیسی

- Bauman, Zygmunt. (1987). *Legislators and interpreters: On modernity, post-modernity and intellectuals*. Cambridge, UK: Polity Press.
- Bauman, Zygmunt. (1989). *Modernity and the Holocaust*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Bauman, Zygmunt. (1990). *Modernity and ambivalence*. *Theory, Culture & Society*, 7(2-3), 146–167.
- Bauman, Zygmunt. (2000). *Liquid modernity*. Cambridge, UK: Polity Press.
- Ellul, Jacques. (1964). *The technological society*. New York, NY: Vintage Books.
- Ellul, Jacques. (1985). *The Humiliation of the word* (James M. Hanks, Trans.). Grand Rapids, MI: William B. Eerdmans Publishing Company.
- Gadamer, Hans-Georg. (2004). *Truth and method* (Joel Weinsheimer & Donald G. Marshall, Trans.; 2nd rev. ed.). London, UK: Continuum.

Giddens, Anthony. (1991). *Modernity and self-identity: Self and society in the late modern age*. Cambridge, UK: Polity Press.

Scott, James C. (1998). *Seeing like a state: How certain schemes to improve the human condition have failed*. New Haven, CT: Yale University Press .

منابع ترکی:

Bauman, Zygmunt. (2003). *Yasa koyucular ile yorumcular: Modernite, postmodernite ve entelektüeller üzerine* [Legislators and interpreters: On modernity, post-modernity and intellectuals] (K. Atakay, Trans.). Metis Yayınları.

Bauman, Zygmunt. (2017). *Hermenötik ve sosyal bilimler: Anlama'ya dair yaklaşımlar* [Hermeneutics and social science: Approaches to understanding] (H. Oruç, Trans.). Ayrıntı Yayınları.

Ellul, Jacques. (2015). *Sözün düşüşü* [The Humiliation of the Word] (Hüsamettin Arslan, Trans.). Paradigma Yayınları.

Heidegger, Martin. (1998). *Tekniğe ilişkin soruşturma* [The Question Concerning Technology] (Doğan Özlem, Trans.). Paradigma Yayınları.

Ricœur, Paul. (2007). *Yoruma dair: Freud ve felsefe* [De l'interprétation: Essai sur Freud] (N. Alpay, Trans.). Metis Yayınları.

Scott, James C. (2008). *Devlet gibi görmek: İnsanlık durumunu geliştirmeye yönelik projeler nasıl başarısız oldu* [Seeing like a state: How certain schemes to improve the human condition have failed] (N. Erdoğan, Trans.). Versus Kit.